



بی گمان مرحوم دکتر حسین عظیمی یک اقتصاددان عدالت‌خواه بود. به ندرت نوشته‌ای از او در باب توسعه یا مسائل اقتصادی ایران وجود دارد که در آن فکر یا عدالت اجتماعی مورد توجه قرار نگرفته باشد.

اما برداشت او از عدالت نه هیچ گاه رنگ مارکسیستی داشت و نه هیچ گاه به برداشت سطحی عوام گرایانه از عدالت نزول می کرد. او عدالت را عمیق می فهمید و عمیق می خواست و آگاه بود که برخی سیاست های ظاهراً عدالت گرایانه در نهایت به زبان فقرا تمام خواهد شد. برخلاف تصور برخی، او طرفدار نظام اقتصادی برنامه ریزی شده نبود. او برنامه را ابزاری و دوره‌ای برای گذار به یک اقتصاد بازاری تعدیل شده می دید. و منظور از اقتصاد بازاری تعدیل شده، اقتصادی نیست که دولت دائماً در کارکرد روزمره و معمول آن مداخله کند و آن را اصلاح کند، بلکه اقتصادی است که دولت در آن نگران و درصدد اصلاح وضعیت‌هایی است که پیش از آغاز رقابت، ناعادلانه است، نه هنگام رقابت یا گاهی پس از آن. بسیاری از سیاست‌های توزیعی دولت در ایران سیاست‌هایی است که با نهایتاً منجر به شکست اصل رقابت می‌شود یا نتایج آن را غیرقابل پیش‌بینی می کند.

دکتر حسین عظیمی اقتصاددانی نهادگرا نیز بود. نوشته‌ها و سخنرانی‌های سال‌های اخیر او آکنده از مضامین نهادگرایانه بود. او در این زمینه دیدگاه‌های نابی برای اقتصاد ایران داشت که متأسفانه فرصت بسط و تدوین آنها را نیافت. من در جریان طرح جایگزینی خودروهای فرسوده که در دوره ششم مجلس شورای اسلامی توسط نمایندگان مطرح شد (براساس آن طرح مقرر می‌شد که واردکنندگان خودرو بتوانند در ازای از زده خارج کردن هر خودرو فرسوده، یک خودرو خارجی وارد کنند) با دکتر عظیمی گفت‌وگوهای مفصلی داشتم. در آن مباحث بود که به نگاه عمیق دکتر عظیمی در مورد عدالت و تحولات نهادی مرتبط با آن پی بردم.

در این نوشته می‌کوشم موضوع عدالت را با یکی از مفاهیمی که نهادگرایان (قدیم) معرفی کرده و بسط داده‌اند (یعنی مفهوم کاتالاکسی) ترکیب کنم و نشان دهم که کدام سطح و مفهوم از عدالت است که بدون آن که کارکرد خودکار اقتصاد را مختل کند می‌تواند به رشد اقتصادی همراه با زندگی اجتماعی عادلانه‌تر بینجامد. به دیگر سخن، سیاست‌های عدالت‌خواهانه دولت‌ها، تنها تا جایی نتایج قابل پیش‌بینی و سودمند دارند که لطمه‌ای به اصل فرآیند کاتالاکسی نزنند. در ارزشمندی و حتی عادلانه بودن سیاست‌هایی که کاتالاکسی را مختل می‌کنند باید به

طور جدی شک کرد. از آنجا که این مطلب برای ویژه‌نامه یادبود مرحوم دکتر عظیمی نگاشته می‌شود، لازم است مختصر و غیرنی‌باشد. (بسط مطلب می‌ماند برای فرصت مقتضی دیگری)

■ **عدالت**

از ورود به مفاهیم فلسفی عدالت می‌پرهیزیم. شاید بتوان ادعا کرد که پس از حدود ۲۵۰۰ سال اندیشه مکتوب بشری درباره عدالت، هنوز هم تعریف فراگیر اجتماعی از عدالت و ریشه‌ها و اجزای آن به دست داده نشده است. همچنین رابطه حق و عدالت، رابطه آزادی و عدالت، رابطه اخلاق و عدالت و نظایر آنها هنوز با ابهامات و سئوالات جدی فراوانی روبه‌رو هستند.

با مفاهیم و دسته‌بندی‌های اقتصادی کاربردی از عدالت آغاز می‌کنیم – که ملموسند و زودیاب. آنچه درباره این پاره از عدالت (عدالت اقتصادی) بپذیریم، با اندکی دشواری درباره دیگر پاره‌های عدالت نیز قابل تعمیم است. عدالت را در اینجا به معنی ساده «برابرتر شدن توزیع هرآنچه که برای انسان‌ها مطلوب و خواستنی است» می‌انگاریم. در این معنی، با کم شدن شکاف درآمد میان افراد، با کاهش اختلاف میان ثروت افراد، با کاهش انواع تبعیض‌های جنسی، قومی، دینی و نژادی میان افراد و نظایر آنها ما به سوی وضعیتی عادلانه‌تر حرکت کرده‌ایم.

این برداشت از عدالت، برابری توزیع مصائب و فشارها و محدودیت‌ها را نیز دربر می گیرد. اجباری کردن سربازی برای جوانان، گرچه یک محدودیت نامطلوب است اما وقتی برای همه یکسان اعمال شود، عادلانه است (توجه شود که عادلانه بودن توزیع یک پدیده مطلوب یا نامطلوب، از عادلانه بودن اصل آن پدیده متفاوت است. یک مالیات ناعادلانه می‌تواند عادلانه توزیع شود یا یک قانون عادلانه می‌تواند ناعادلانه اجرا شود).

از نظر علم اقتصاد مرسوم، جوامع در دو موضع می‌توانند به عدالت بیندیشند. نخست هنگام تخصیص مواهب و امکاناتشان برای نیازها و امور مختلف و دوم هنگام توزیع پیامدها و نتایج آن تخصیص امکانات. در اقتصاد، اولی را «عدالت تخصیصی» و دومی را «عدالت توزیعی» می‌نامیم. مثلاً قرار است مجموعه معینی از امکانات و مواهب (مثل زمین، آب، کود، نیروی کار و . . .، به عنوان عوامل تولید) برای تولید دو کالا (مثلاً گندم و برنج) اختصاص یابد. برای سادگی فرض می‌کنیم ارزش هر کیلو گندم و برنج برای جامعه یکسان باشد. اگر با آن مجموعه عدالت معین بتوان گندم بیشتری تولید کرد، عدالت تخصیصی حکم می‌کند که آنها را به تولید گندم «اختصاص» دهیم. در واقع

«کارایی اقتصادی» بیان اقتصادی همان عدالت تخصیصی است. براساس قاعده کارایی، باید عوامل تولید را در جایی به کار گرفت که تولید نهایی بالاتری دارند و این کار را تا جایی ادامه داد که تولید نهایی عوامل در کاربردهای مختلف برابر شود. بنابراین بنگاهی یا دولتی که به صورت کارا فعالیت می‌کند، عدالت تخصیصی را برقرار کرده است.

اکنون فرض کنیم با اجرای عدالت تخصیصی، با آن بسته مواهب و امکانات، حداکثر ممکن از گندم را به صورت کارا تولید کردیم. در این صورت پیامدها و نتایج این تولید (یعنی گندم‌های تولیدی یا درآمد حاصل از آنها) را چگونه میان صاحبان آن مواهب و امکانات (مالکان زمین، صاحبان آب و کود، کارگران و . . .) توزیع کنیم؟ هرچه توزیع گندم میان صاحبان عوامل تولید برابرتر باشد، «عدالت توزیعی» بیشتر رعایت شده است.

از نظر علم اقتصاد، در یک اقتصاد آزاد بازاری نمی‌توان به گونه‌ای عمل کرد که همزمان و الزاماً هر دو نوع عدالت برقرار شود. اگر بر عدالت تخصیصی متمرکز شویم، هیچ تضمینی نیست که نتیجه به دست آمده متضمن عدالت توزیعی نیز باشد. و برعکس، تمرکز بر عدالت توزیعی، می‌تواند ما را از عدالت تخصیصی دور کند. علم اقتصاد مرسوم تمام توجه خود را به عدالت تخصیصی معطوف می‌کند. تجربه‌های بشری فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد جوامعی که توجه اصلی آنها بر عدالت تخصیصی بوده است و همه شرایط را برای تحقق آن فراهم آورده‌اند، در بلندمدت به سوی عدالت توزیعی نیز حرکت کرده‌اند. اما تقریباً هیچ تجربه بشری وجود ندارد که نشان دهد جامعه‌ای با تمرکز صرف بر عدالت توزیعی توانسته باشد در بلندمدت به عدالت تخصیصی نیز دست یابد.

در واقع از نظر علم اقتصاد، دولت‌ها موظفند پیش و پیش از هر چیز زمینه‌های تحقق عدالت تخصیصی را فراهم آورند و پس از دستیابی به حد قابل قبولی از این هدف است که آنها مجازند به سوی سیاستگزاری برای تحقق عدالت توزیعی بروند.

در تقسیم‌بندی دیگری، عدالت به دوگونه عدالت افقی و عدالت عمودی قابل تقسیم است. عدالت افقی به معنی «برخورد برابر با افراد در موقعیت‌های نابرابر» است. مثلاً دادن یک سکه به عنوان عیدی پایان سال به همه کارکنان دولت نوعی عدالت افقی است. یا توزیع کوپن موادغذایی به صورت سرانه و نظایر آنها، عدالت عمودی به معنی «برخورد نابرابر اما متناسب با افراد در موقعیت‌های نابرابر» است. مثلاً وضع مالیات تصاعدی بر درآمد نوعی عدالت عمودی است. هرچه درآمد افراد بالاتر می‌رود، نرخ مالیات پرداختنی آنها نیز افزایش می‌یابد. عدالت تخصیصی مورد نظر اقتصاد، از نوع عدالت عمودی است. اما عدالت توزیعی می‌تواند از نوع عمودی یا افقی باشد.

از منظر عدالت توزیعی می‌توان سه برخورد کلی را به عدالت از سوی اقتصاددانان ملاحظه کرد. دسته نخست، اقتصاددانان رفاهی یا فایده‌گرایان هستند. آنان معتقدند که توزیع درآمد باید به گونه‌ای باشد که رفاه کل جامعه حداکثر شود. در این رویکرد این احتمال نیز وجود دارد که همزمان با افزایش رفاه کلی جامعه، رفاه فقرا کاهش یابد. آنچه برای این رویکرد اهمیت دارد، مجموع رفاه جامعه است. دسته دوم را می‌توان اقتصاددانان طرفدار عدالت رالزی نامید. به طور ساده، رالز (John Rawls) مهم‌ترین فیلسوف سیاسی قرن بیستم، ۲۰۰۲–۱۹۲۱) معتقد بود که تنها تغییرات با سیاست‌هایی عادلانه هستند که به بهبود وضع فقرا بینجامند. حتی اگر رفاه ثروتمندان با رفاه کلی جامعه کاهش یابد. در این رویکرد، اقتصاددانان طرفدار «برابری فرصت» هستند. آنان معتقدند عدالت زمانی محقق می‌شود که فرصت‌ها را برای افراد برابر کنیم و آنگاه به نتیجه حاصل از عملکرد آزاد اقتصادی تن دهیم. نتیجه ممکن است به نفع فقرا، به نفع ثروتمندان یا به نفع هرکسی باشد. اما مهم این است که آنان با فرصت‌های برابر آغاز کرده‌اند. در این رویکرد، افراد تنها باید در برابر عملکردی که ناشی از انتخاب خودمختارانه آنها است پاسخگو باشند و نتایج حاصل از نابرابری در توزیع امکانات و مواهب اولیه‌ای که خارج از کنترل آنهاست، نباید بر آنها تحمیل شود. به دیگر سخن، افراد نباید پاسخگو و تحمل‌کننده نتایج حاصل از بخت آزمایی‌های طبیعی (مثل ناقص‌الخلقه به دنیا آمدن یا خسارت دیدن در زلزله) یا بخت آزمایی‌های اجتماعی (مثل ورشکستگی ناشی از سقوط بورس یا آسیب دیدن در جنگ) باشند.

■ **کاتالاکسی**

در اقتصاد مرسوم، واژه «اقتصاد» را هم برای فعالیت اقتصادی یک فرد یا خانوار به کار می‌بریم، هم برای فعالیت اقتصادی یک بنگاه و هم برای اقتصاد ملی. اما باید دقت کرد که در اقتصاد یک خانوار یا اقتصاد یک بنگاه، با یک سازمان طراحی شده معینی روبه‌رو هستیم که برای دستیابی به مجموعه‌ای سازگار از اهداف مشترک فعالیت می‌کند و روش‌های رسیدن به این اهداف نیز شناخته شده و قابل نظرات است. در چنین سازمانی ما با مجموعه‌ای از «انتخاب‌ها روبه‌رو هستیم که با کاربرد منطقی عقلانی می‌توانیم از میان آنها گزینه‌هایی را که ما را به اهداف مشخص شده نزدیک می‌سازد، برگزینیم.

اما در مورد یک بازار یا یک اقتصاد ملی، ما با

اقتصاد سیاسی

عدالت در خدمت کاتالاکسی

دکتر محسن رناتی



چنین سازمانی روبه‌رو نیستیم. در این جا ما با شبکه‌ای از اقتصادهای کوچک‌تر روبه‌رو هستیم. این شبکه دارای اهداف برساخته آگاهانه، معین و تعریف‌شده‌ای نیست و روش‌های مشخصی نیز برای رسیدن به آنها معین نشده است. در واقع این شبکه، محصول رشد و تعامل خودانگیخته و بدون برنامه آن مجموعه اقتصادهای کوچک‌تر است. در این شبکه ما با «مبادله» روبه‌رو هستیم نه با «انتخاب». هایک (Friedrich Hayek) بزرگ فیلسوف و اقتصاددان نهادگرای قرن بیستم، برنده جایزه نوبل اقتصاد (در ۱۹۷۴) با تشخیص و معرفی این تمایز، این گونه شبکه‌های اقتصادی خودانگیخته را کاتالاکسی نامید. از نظر او، نظم یا سازوکار بازار، یک کاتالاکسی است، زیرا بدون آن که هدف مشترک از پیش تعریف‌شده‌ای برای خودش داشته باشد، کمک می‌کند تا انبوهی از اهداف منفرد مربوط به تک‌تک مشارکت‌کنندگان در آن شبکه برآورده شود. نظم بازار نه متکی بر هدفی معین بلکه متکی بر عمل متقابل شرکت‌کنندگان در بازار است؛ عمل متقابلی که مبتنی بر منافع دو طرف مبادله است. از طریق فرآیند مبادله، افراد با دنبال کردن اهداف فردی خود، بدون آن که آگاه باشند، در ایجاد نظم بازار (کاتالاکسی) مشارکت می‌کنند. هایک معتقد بود اهداف کاتالاکسی و اطلاعات پراکنده نهفته در آن، هر یک برای اقتصادکنندگان در مشارکت‌کنندگان در آن، در کل برای هیچ یک از برآن، آشکار نیست. در واقع برای یک کاتالاکسی، به عنوان یک ابزار برای تحقق اهداف انفرادی مشارکت‌کنندگان، به هیچ وجه هدفی فراتر از نگهداری و تداوم بقای آن وجود ندارد. گویی کاتالاکسی خود هدفی ندارد. کاتالاکسی به وجود آمده است، چون افرادی یا واحدهایی در پی دستیابی به اهداف انفرادی خود بوده‌اند و برای تحقق آن با هم تعامل و مبادله کرده‌اند و حاصل این تعامل و مبادله، نظمی خودانگیخته شده است که هایک آن را کاتالاکسی می‌نامد. براین اساس موفقیت یک کاتالاکسی را نمی‌توان براساس موفقیتش در برآورد یک هدف مشترک ارزیابی کرد. هایک این را خطای علم اقتصاد جدید می‌داند که با کاتالاکسی همچون یک اقتصاد برخورد می‌کند (البته هایک آنگاه نتیجه می‌گیرد که این خطای برداشت در علم اقتصاد مرسوم باعث شده است که بسیاری از تحلیل‌ها و توصیه‌های سیاستی آن نادرست و ناکارا از آب درآیند. این مسئله موضوع دیگری است که در موضع دیگری باید بررسی شود.)

آنچه در این جا به بحث ما مربوط می‌شود توجه به این نکته است که باید بین کاتالاکسی‌ها و نتایج حاصل از آنها تمایز قایل شویم. اگر عملکرد یک کاتالاکسی به پیامدها و نتایج پیش‌بینی نشده و خودانگیخته نامطلوبی انجامید، به هیچ وجه نمی‌توان نتیجه گرفت که آن کاتالاکسی نامناسب است و به هیچ‌وجه نمی‌توان با مداخله در کاتالاکسی، پیامدهای آن را به سوی نتایج دلخواه برد. ما می‌توانیم پیامدهای نامطلوب کاتالاکسی را جبران یا اصلاح کنیم اما نه از طریق مداخله – و در واقع اختلال – در کاتالاکسی.

برای مثال سازوکار و نظم بازار، یک کاتالاکسی چندین سازمانی کوچک‌تر روبه‌رو هستیم. این شبکه دارای اهداف برساخته آگاهانه، معین و تعریف‌شده‌ای نیست و روش‌های مشخصی نیز برای رسیدن به آنها معین نشده است. در واقع این شبکه، محصول رشد و تعامل خودانگیخته و بدون برنامه آن مجموعه اقتصادهای کوچک‌تر است. در این شبکه ما با «مبادله» روبه‌رو هستیم نه با «انتخاب». هایک (Friedrich Hayek) بزرگ فیلسوف و اقتصاددان نهادگرای قرن بیستم، برنده جایزه نوبل اقتصاد (در ۱۹۷۴) با تشخیص و معرفی این تمایز، این گونه شبکه‌های اقتصادی خودانگیخته را کاتالاکسی نامید. از نظر او، نظم یا سازوکار بازار، یک کاتالاکسی است، زیرا بدون آن که هدف مشترک از پیش تعریف‌شده‌ای برای خودش داشته باشد، کمک می‌کند تا انبوهی از اهداف منفرد مربوط به تک‌تک مشارکت‌کنندگان در آن شبکه برآورده شود. نظم بازار نه متکی بر هدفی معین بلکه متکی بر عمل متقابل شرکت‌کنندگان در بازار است؛ عمل متقابلی که مبتنی بر منافع دو طرف مبادله است. از طریق فرآیند مبادله، افراد با دنبال کردن اهداف فردی خود، بدون آن که آگاه باشند، در ایجاد نظم بازار (کاتالاکسی) مشارکت می‌کنند. هایک معتقد بود اهداف کاتالاکسی و اطلاعات پراکنده نهفته در آن، هر یک برای اقتصادکنندگان در مشارکت‌کنندگان در آن، در کل برای هیچ یک از برآن، آشکار نیست. در واقع برای یک کاتالاکسی، به عنوان یک ابزار برای تحقق اهداف انفرادی مشارکت‌کنندگان، به هیچ وجه هدفی فراتر از نگهداری و تداوم بقای آن وجود ندارد. گویی کاتالاکسی خود هدفی ندارد. کاتالاکسی به وجود آمده است، چون افرادی یا واحدهایی در پی دستیابی به اهداف انفرادی خود بوده‌اند و برای تحقق آن با هم تعامل و مبادله کرده‌اند و حاصل این تعامل و مبادله، نظمی خودانگیخته شده است که هایک آن را کاتالاکسی می‌نامد. براین اساس موفقیت یک کاتالاکسی را نمی‌توان براساس موفقیتش در برآورد یک هدف مشترک ارزیابی کرد. هایک این را خطای علم اقتصاد جدید می‌داند که با کاتالاکسی همچون یک اقتصاد برخورد می‌کند (البته هایک آنگاه نتیجه می‌گیرد که این خطای برداشت در علم اقتصاد مرسوم باعث شده است که بسیاری از تحلیل‌ها و توصیه‌های سیاستی آن نادرست و ناکارا از آب درآیند. این مسئله موضوع دیگری است که در موضع دیگری باید بررسی شود.)

آنچه در این جا به بحث ما مربوط می‌شود توجه به این نکته است که باید بین کاتالاکسی‌ها و نتایج حاصل از آنها تمایز قایل شویم. اگر عملکرد یک کاتالاکسی به پیامدها و نتایج پیش‌بینی نشده و خودانگیخته نامطلوبی انجامید، به هیچ وجه نمی‌توان نتیجه گرفت که آن کاتالاکسی نامناسب است و به هیچ‌وجه نمی‌توان با مداخله در کاتالاکسی، پیامدهای آن را به سوی نتایج دلخواه برد. ما می‌توانیم پیامدهای نامطلوب کاتالاکسی را جبران یا اصلاح کنیم اما نه از طریق مداخله – و در واقع اختلال – در کاتالاکسی.

برای مثال سازوکار و نظم بازار، یک کاتالاکسی

کردن بازی یا جمع کردن محیط و امکانات بازی) یا آن که قواعد بازی را به گونه‌ای باز تنظیم کند که به طور سیستماتیک به نفع تیم محروم (تیم دارای بردهای کمتر) باشد، یا آن که در داوری خود به طور منظم به سود تیم محروم رای دهد، و نظایر اینها، همه و همه مداخله در اصل بازی محسوب می‌شود و نه تنها نتایج پیش‌بینی نشده و ناخواسته دیگری به بار می‌آورد، بلکه در حالت افراطی ممکن است به توقف اصل بازی منجر شود که به معنی تحمیل هزینه بر جامعه است (فرض بر این است که شکل‌گیری اصل بازی منفاعی برای همه مشارکت‌کنندگان داشته است که حاضر به ورود به بازی و تداوم آن شده‌اند و بنابراین توقف بازی به منزله توقف آن منافع است.) در واقع اگر داور هرکدام از روش‌های فوق را به کار گیرد، گویی برای تحقق عدالت توزیعی میان تیم‌ها، نوعی بی‌عدالتی تخصیصی را ایجاد کرده است.

اما داور راه‌حل‌های دیگری نیز در پیش دارد. او می‌تواند از صندوق بازی مالیعی را برای آموزش و تمرین و تغذیه مناسب بازیگران یا تیم‌های محروم‌تر اختصاص دهد. این مبالغ در بیرون از فرآیند بازی صرف می‌شود تا تیم‌ها هنگام ورود به بازی هم‌ارز و هم‌سطح باشند. در واقع داور می‌کوشد تا با ایجاد فرصت برابرتر برای افراد و تیم‌های بازی، عرصه بازی را هم‌سطح‌تر و برابرتر و کاتالاکسی‌را جدی‌تر و جذاب‌تر کند (ایجاد برابری پیش از آغاز رقابت). در این حالت داور کوشیده است عدالت توزیعی را بدون لطمه زدن به عدالت تخصیصی، بهبود بخشد (عدالت تخصیصی در بازی این است که تیم‌ها با امکانات و نیروهای موجود خود بتوانند بیشترین محصول – یعنی بیشترین نشاط و هیجان را برای تماشایچان و بیشترین درآمد را برای خود تیم‌ها – تولید کنند. در غیر این صورت عدالت توزیعی تلاش‌های جامعه ناکارا استفاده شده است.)

اما راه حل سومی نیز برای داور وجود دارد. او می‌تواند از صندوق بازی مبالغی را برای جبران خسارت بازیکنانی که تمام زندگی، توانایی و منابع مالی خود را صرف فوتبال کرده‌اند اما نهایتاً در بازی یا بازی‌ها باخت‌خانه اند، از جوازبش نبیای نبرده‌اند، اختصاص دهد. او همچنین می‌تواند برای بازیکنان بیمه درمانی، بیمه بیکاری، مستمری ازکارافتادگی و بازنشستگی برقرار کند. سیاست‌هایی نظیر اینها نیز دارای جهت‌گیری عدالت توزیعی هستند، بدون آن که به عدالت تخصیصی لطمه‌ای بزنند. همچنین هر دو دسته راه‌حل دوم و سوم معطوف به کاهش بخت‌آزمایی‌های طبیعی و اجتماعی است که به نوعی عدالت رالزی نیز می‌انجامد، بدون آن که انواع دیگر عدالت را مخدوش کند. مهم‌تر از همه آن که ایجاد برابری فرصت و کاهش بخت‌آزمایی‌های اجتماعی طبیعی برای بازیکنان منجر به این می‌شود که آنان با وضعیت بهتر و به صورت جدی‌تری وارد بازی شوند. کاهش خطرات یا زیان‌های احتمالی برای بازیکنان در بلندمدت منجر به سرمایه‌گذاری بالاتر آنها برای حضور جدی در بازی می‌شود. همه اینها منجر به جدی‌تر شدن رقابت (و بنابراین جذاب‌تر شدن بازی و نشاط بیشتر تماشاگران و رضایت کلی بیشتر از بازی) می‌شود.

■ **جمع‌بندی**

عدالت یکی از ابزارهایی (و البته مهمترین ابزاری) است که جوامع می‌توانند برای دستیابی به بهروزی بالاتر اعضاییان، آن را به کار گیرند. اما این ابزار، نه تنها روش‌ها و انواع مختلفی دارد و هر یک از آنها را باید در جای خود به کار گرفت، بلکه نمی‌توان این ابزار را به گونه‌ای به کار گرفت که دیگر ابزارهایی که جوامع برای بهروزی خودشان تولید کرده‌اند را بی‌فایده کند یا از کار بیندازد. کاتالاکسی‌ها (که انواع فراوانی از آنها در جوامع یافت می‌شود) نیز ابزارهای خودانگیخته‌ای هستند که نیازهای متنوعی از اعضای جوامع را برآورده می‌سازند. هیچ ابزاری همه کاربردهایش مفید یا مثبت نیست. برای تمام ابزارها می‌توان کاربردهای غلط یا برخی پیامدهای منفی یافت. اما نمی‌توان هر ابزاری را به جرم داشتن کاربردها یا پیامدهای منفی، نابود یا ممنوع کرد (تعداد ابزارهایی که پیامدهای منفی آنها به اندازه‌ای شدید است که لازم است کلاً ممنوع شوند، در مقایسه با مجموع ابزارهای مورد استفاده بشر، بسیار ناچیز است.) با توجه به این که کاتالاکسی‌ها ابزارهای اجتماعی بسیار کارآمدی هستند، در برخورد با آنها باید با دقت فراوان عمل کرد.

سازوکار یا نظم بازار یکی از مهم‌ترین، فراگیرترین، آزموده‌ترین و تاریخی‌ترین کاتالاکسی‌های جوامع انسانی به شمار می‌رود. برخورد با آن باید بسیار حساب‌شده باشد. تا جایی که حتی گاهی می‌توان توصیه کرد که از برخی انواع عدالت چشم‌پوشی کنیم تا کاتالاکسی بازار مخدوش نشود. عدالت ابزارها، روش‌ها و پاره‌های متنوعی که باید باشند) و بخشی از حقوق را حقوق طبیعی بدانیم، کاتالاکسی‌ها که از طبیعی‌ترین پدیده‌های اجتماعی در جوامع انسانی هستند، بخشی از حقوق طبیعی آنها محسوب می‌شوند. بنابراین اجازه حضور به کاتالاکسی‌ها، خود نوعی انقیای حقوق طبیعی جوامع و بنابراین عدالت ورزی محسوب می‌شود. عدالت را به کار گیریم اما به گونه‌ای که کاتالاکسی بازار را تقویت کند، پراوای از عدالت را برای خود پاره‌های دیگر آن بهانه نکنیم.